

ایران عملیات طوفان الاقصی در اکتبر ۲۰۲۳ نقطه عطفی در جریان تحولات فلسطین بود که پس از نزدیک به ۸۰ سال انگاره‌های تحلیلی را تغییر داد و بسیاری از افرادی که در این حوزه فعال بودند و نظریه و ایده می دادند، مجبور شدند در برخی از تحلیل های خود تجدید نظر کنند. بعد از گذشت یک سال و چند ماه که از این رخداد می گذرد و باتوجه به جمیع اتفاقات حادث شده، اگر شما بخواهید نکاهی آسیب شناسانه یا فرصت شناسانه و واقع بینانه به این ماجرا ببندازید، چهارچوب تحلیلی مدنظر شما چیست؟ همچنین برای تحلیل ادامه این مسیر که هنوز هم پایان نیافته است و مشخص نیست به کجا ختم می شود، چه مواردی را باید لحاظ کنیم؟

وقتی به رویداد هفت اکتبر نگاه می کنیم، متوجه می شویم مواجهه با آن نیز مانند بسیاری از مسائل مناقشه برانگیز دیگر در ایران و جهان، با دو سویه افراطی و تفریطی دو روایت کاملاً متناقض و صفر و صدی همراه بوده است. یک سویه، این رویداد را چنان بزرگ می کند که گویی آخرالزمان فلسطین رسیده و آزادی فلسطین و پایان اسرائیل در همین عملیات محقق خواهد شد. این روایت، هفتم اکتبر را نقطه پایان همه مبارزات فلسطینی‌ها تصور می‌کند و معتقد است در چند روز یا نهایتاً چند ماه آینده کار تمام خواهد شد. در سوی دیگر، روایتی کاملاً متضاد وجود دارد که در صحت و اهداف این عملیات تشکیک می کند. این دیدگاه معتقد است پشت پرده طوفان الاقصی، اهداف پنهانی و طراحی‌هایی از سوی سرویس‌های اطلاعاتی وجود دارد. حتی برخی ادعا می کنند این عملیات، کاملاً ساخته و پرداخته جناح راستگرای حاکم و سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل است و فلسطینی‌ها از طریق نفوذ یا فریب در این ماجرا گرفتار شده‌اند. طبق این روایت، هدف از چنین طراحی‌هایی، خاتمه دادن به مسأله فلسطین، شخم‌زدن حلقه‌های مقاومت از فلسطین تا تهران، ایجاد یک خاورمیانه جدید و رهایی اسرائیل از خط مقاومت و حامی اصلی آن یعنی ایران بوده است.

از همان روزهای اول، این دو روایت افراطی و تفریطی فضای تحلیل ها را تحت تأثیر قرار داده بودند. به همین دلیل ممکن است برخی گمان کنند هرکس موضعی می گیرد، خود به یکی از این دو اردوگاه تعلق دارد. برای روشن کردن این موضوع باید اشاره کنم من از همان ابتدا دیدگاه‌ها و تحلیل های خود را به‌طور شفاف بیان کرده‌ام. سخنرانی‌ها، یادداشت‌ها و مقالات من درباره این رویداد حتی در قالب کتابی به نام ترنج و زیتون جمع‌آوری و منتشر شده است.

هرکس این کتاب را بخواند، می بیند از همان روزهای اول تأکید کرده‌ام که این حادثه نه پایان اسرائیل است و نه نشانه‌ای از آخرالزمان فلسطین. تحلیل من همواره این بوده است که این نوع نگاه‌های صفر و صدی ناشی از عدم شناخت درست پدیده اسرائیل و ساختار قدرت جهانی است. برخی تصور می کنند تمام تحولات جهان از سوی اسرائیل یا ایالات متحده آمریکا طراحی و هدایت می شود و آنها قدرت مطلق دارند. این نگاه، اسرائیل و آمریکا را در جایگاهی خداگونه قرار می‌دهد که همه چیز را کنترل می کنند و هیچ چیزی از دست‌شان خارج نیست.

چنین نگرشی به دور از واقعیت های پیچیده و چندلایه جهانی است و تنها باعث ایجاد توهم و افراط در تحلیل‌ها می شود. تحلیل‌هایی که آمریکا و اسرائیل را موجوداتی خداگونه تصور می کنند، منبع اصلی انحراف در فهم واقعیات هستند. این تصور که آمریکا با اسرائیل می توانند صفر تا صد تحولات جهانی را طراحی، اجرا و مدیریت کنند، به دور از واقعیت است.

ایران چنین تحلیل‌هایی براین پایه استوار هستند که آمریکا در سطح جهانی و اسرائیل در سطح منطقه‌ای از حیث توزیع توانمندی‌های مادی دست برتر را دارد و همین برتری مادی و تکنیکی آنها را در تحقق اراده خود ميسوط‌البدی می سازد.

اسرائیل یک تجربه دنیایی است؛ تجربه‌ای که با همه فراز و نشیب‌های معمول در پروژه‌های انسانی همراه بوده است. گروهی که این موجودیت جعلی را ساختند، تلاش زیادی کردند و معادلات مختلفی را فراهم آوردند تا آن را به پیش ببرند. اما این به معنای قدرت مطلق آنها نیست. بنیان‌گذاران اسرائیل در مسیر ساخت این موجودیت جعلی و ساختگر زحمات زیادی کشیدند و از حمایت‌ها و هزینه‌های بین‌المللی، اشتراک منافع و همکاری با قدرت‌های هژمونیک غربی بهره بردند. اما این بدان معنا نیست که توانسته‌اند از هیچ، موجودیتی قوی و بلامنازع بسازند. اسرائیل نیز مانند هر پروژه انسانی دیگر با شکست‌ها و محدودیت‌هایی مواجه بوده است. برای مثال، در دو روز اول جنگ ۱۹۷۳ ارتش اسرائیل شکست سنگینی از ارتش سوریه و مصر متحمل شد.

نیرو های سوریه توانستند خطوط دفاعی اسرائیل را در بلندی‌های جلان بشکنند و مصری‌ها نیز در صحرای سینا

به موفقیت‌های بزرگی دست یافتند، به‌طوری‌که بسیاری تصور می کردند سرنوشت اسرائیل به نابودی ختم خواهد شد که البته دو روز بعد با یاری آمریکا ورق به سود ارتش اسرائیل برگشت. نمونه دیگر، مقاومت حزب‌الله لبنان در برابر اسرائیل بود. در سال ۱۹۸۲ ارتش اسرائیل تواسط طرف چند روز از جنوب لبنان به بیروت برسد و پایتخت لبنان را اشغال کند. اما این پایان ماجرا نبود. حزب‌الله با مقاومت مترکام و ایستادگی مداوم، اسرائیل را وادار به عقب‌نشینی کرد و به پیروزی‌های مهمی رسید.

حزب‌الله توانست از حداقل فرصت‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی حداکثر استفاده را ببرد. این موفقیت تحت رهبری هوشمندانه و راهبرد منسجمی به دست آمد که مبتنی بر مقاومت درازمدت فرسایشی بود. سرانجام در سال ۲۰۰۰ پیروزی تاریخی بزرگی در برابر اسرائیل رقم خورد. اسرائیل مجبور شد بدون هیچ قید و شرطی از بخشی از اراضی اشغالی عربی و اسلامی عقب‌نشینی کند؛ بدون اینکه قراردادی ذلت‌آمیز مانند کمپ دیوید و اسلو به لبنان تحمیل شود و بدون هیچ‌گونه پیوست امنیتی یا سیاسی، این شکست تاریخی اسرائیل، یکی از بزرگ‌ترین پیروزی‌های مقاومت اسلامی بود.

تاریخ بارها ثابت کرده است این پیروزی‌ها امکان‌پذیر هستند. اما برای تحلیل درست باید به واقعیت‌ها رجوع کرد نه اینکه براساس ذهنیات و تصورات خود تحلیل کنیم.

به تعبیر من رویداد هفتم اکتبر مانند یک زلزله سیاسی، نظامی و امنیتی برای اسرائیل بود؛ زلزله‌ای که نشان‌دهنده ضعف ساختاری رژیم است، اما نباید آن را به‌عنوان نقطه پایان اسرائیل تصور کرد، همان‌طور که نباید به تصورات خداگونه درباره قدرت اسرائیل تن داد. این عملیات در همه سطوح، از نظامی و امنیتی گرفته تا راهبردی و سیاسی، به‌وضوح یک شکست بزرگ برای اسرائیل بود. اما آیا این شکست به معنای پایان کار اسرائیل است؟ آیا این ماجرا نقطه‌پایانی در نبرد میان مقاومت و اسرائیل محسوب می‌شود؟ قطعاً نه. از همان روز اول چنین تصور و برداشتی نداشت‌م و امروز نیز ندارم. این فراز و نشیب‌ها در جنگ و مقاومت طبیعی است و نباید آنها را غافل‌گیرکننده تلقی کرد. آنچه بسیاری از تحلیل‌ها را دچار انحراف می کند، عدم درک صحیح از دو پدیده مهم است: اول، ماهیت واقعی اسرائیل و دوم، ماهیت مقاومت و راهبرد آن. اسرائیل یک پدیده محلی، صرفاً یهودی یا محدود به منطقه نیست، بلکه یک پدیده بین‌المللی است که از ابتدا تا به امروز با حمایت و مشارکت قدرت‌های جهانی شکل گرفته و تداوم یافته است.

تأسیس اسرائیل بدون بازی قدرت‌های بین‌المللی بویژه بریتانیا و آمریکا ممکن نبود. بریتانیا در دوره قیوموت خود بر فلسطین از پایان جنگ جهانی اول تا جنگ جهانی دوم، در همپیمانی با جنبش صهیونیسم بین‌المللی نقش کلیدی ایفا کرد. اقدامات قدرت‌های بزرگ به‌رغم ظاهر گاه بی‌طرفانه یا حتی فاصله‌گیری علنی، در خدمت راهبرد کلی صهیونیسم برای اشغال فلسطین بود.

تصویر قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ نیز که به تقسیم فلسطین انجامید، نتیجه مستقیم فشارها و همپیمانی‌های بین‌المللی به رهبری ایالات متحده بود. در این مقطع، ایالات متحده به موتور محرکه پروژه تأسیس اسرائیل تبدیل شده بود و فشارهای دیپلماتیک گسترده‌ای را برای پیشبرد این هدف اعمال می کرد. اما آنچه در رفتار جنبش صهیونیستی و اسرائیل قابل توجه است، روحیه طلبکاری بی‌پایان آنهاست. این رفتار اسرائیل ناشی از منطق صهیونیستی است که براساس فراخواهی و تمامیت‌خواهی مطلق شکل گرفته است؛ منطق‌ی که هرگز به کم‌تر از ۱۰۰ درصد خواسته‌هایش راضی نمی‌شود. اسرائیل به کمتر از ۱۰۰ درصد فلسطین راضی نیست و هرگونه توافق یا سازشی را که نیاز به عقب‌نشینی از این موضع داشته باشد، غریقالی قبول می داند. نکته اساسی که باید به آن بازگردیم، دو عدم شناخت مهم است: اول، عدم شناخت ماهیت واقعی اسرائیل و دوم، عدم درک صحیح از مقاومت و راهبرد آن. این دو مسأله، ریشه بسیاری از تحلیل‌های نادرست درباره وضعیت فعلی و تاریخی این منطقه است. شناخت دقیق این دو پدیده، کلید فهم واقعیت‌های پیچیده و پرفراز و نشیب منطقه محسوب می شود.

ایران نکته جالب توجهی است. اگر موافق باشید هر دو را به ترتیب مورد بحث قرار دهیم. ابتدا در مورد شناخت ماهیت واقعی اسرائیل بفرمایید.

اسرائیل یک پدیده بین‌المللی است؛ از زمان تأسیس تا تداوم آن ساختار قدرت جهانی نقش اساسی ایفا کرده است. اگر ساختار قدرت بین‌المللی اسرائیل را رها کند، این موجودیت در بازه زمانی یک تا ده ساله به‌کلی از بین خواهد رفت. با همین سطح از مقاومت موجود، بدون اتکا به ظرفیت‌های رسمی دولت‌های عربی و اسلامی تنها براساس راهبرد مقاومت، این

پدیده دوام نخواهد آورد.

اما واقعیت این است که اسرائیل به‌تنهایی اسرائیل نیست؛ این رژیم، یک پدیده جهانی است. همان‌گونه‌که قدرت‌های بین‌المللی در تأسیس اسرائیل نقش اساسی داشتند، تداوم این رژیم نیز به‌شدت به حمایت‌های همین ساختار وابسته است. بدون این پشتیبانی‌ها اسرائیل هرگز نمی‌توانست به این شکل ادامه حیات دهد.

در مقابل، پدیده مقاومت و راهبرد آن نیز به‌درستی شناخته نشده است. پیش از انقلاب اسلامی ایران، دو راهبرد عمده برای مقابله با اسرائیل در منطقه عربی و اسلامی به کار گرفته شد. اولین راهبرد، جنگ آزادی‌بخش کلاسیک بود که بر پایه این ایده ابتدا داشت که ارتش‌های عربی می‌توانند فلسطین را آزاد کنند.

پس از اعلام تأسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ چندین ارتش عربی که تازه شکل گرفته بودند، وارد جنگ شدند. این دولت‌های عربی نیز همچون اسرائیل موجودیت‌های تازه‌ای بودند که پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی و در فاصله میان جنگ‌های جهانی اول و دوم شکل گرفته بودند.

لذا راهبرد جنگ کلاسیک نه‌تنها نتوانست فلسطین را رهایی بخشد، بلکه به نوعی مخدر تبدیل شد که توده‌های فلسطینی و

عرب را به تماشاکرانی منفعل تبدیل کرد،

با این تصور که ارتش‌ها وظیفه آزادی را برعهده دارند.

جنگ ۱۹۶۷ به‌طور ویژه نشان داد این رویکرد نه‌تنها فلسطین را آزاد نکرد، بلکه به اشغال کامل فلسطین انجامید. در این جنگ، کرانه باختری، نوار غزه، بلندی‌های جولان سوریه و صحرای سینای مصر نیز به اشغال اسرائیل درآمدند.

این اتفاق، شکست سنگینی برای دو ارتش اصلی عربی یعنی مصر و سوریه محسوب می‌شد که قرار بود مأموریت آزادی فلسطین را برعهده بگیرند. آنها نه‌تنها موفق به این کار نشدند، بلکه بخش‌های وسیعی از سرزمین خودشان را نیز از دست دادند. این شکست، تأثیرات عمیقی بر جهان عرب گذاشت.

جنگ ۱۹۷۳ هم نه تنها نتوانست سرزمین‌های اشغالی را آزاد کند، بلکه نشان داد راهبرد جنگ کلاسیک به پایان راه خود رسیده است. از این پس، مشخص شد ارتش‌های عربی قادر به آزادسازی فلسطین نیستند و فرونده این راهبرد برای مقابله با اسرائیل عملاً بسته شد.

مصر سپس راهبرد خود را به کلی تغییر داد و از جنگ آزادی‌بخش به سمت صلح و سازش با اسرائیل گرایش پیدا کرد. پیمان کمپ دیوید که میان مصر و اسرائیل به امضا رسید، نماد این تغییر رویکرد بود. مصر با این پیمان به جای تأکید بر آزادی فلسطین، بر بازپس‌گیری صحرای سینای خود تمرکز کرد. رویکرد جدید مصر این بود که اسرائیل را به رسمیت بشناسد و از طریق مذاکرات مستقیم و غیرمستقیم با حمایت آمریکا، راه‌حلی برای مسأله فلسطین پیدا کند. در این مسیر، ایده «صلح در برابر زمین» جایگزین آرمان آزادی کامل فلسطین از رود اردن تا دریای مدیترانه شد.

به مرور زمان، سایر کشورهای عربی نیز وارد همان مسیری شدند که مصر آغاز کرده بود. در نهایت، سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) نیز به این روند پیوست و از طریق مذاکرات مادرید و اسلو، گام در همان راهی نهاد که هدفش رسیدن به توافق با اسرائیل بود. این تغییر رویکرد، ایده مقاومت و آزادی‌بخشی کامل فلسطین را به حاشیه برد و صلح و سازش با اسرائیل به‌عنوان راهبرد غالب در جهان عرب مطرح شد.

اما راهبرد صلح در برابر زمین هم نه‌تنها فلسطین را آزاد نکرد، بلکه به مشارکت کشورهای عربی در حمایت از اسرائیل منجر شد. مصر که روزگاری نیروی آزادی‌بخش فلسطین بود، به نیروی نگهبان اسرائیل تبدیل شد و در محاصره نوار غزه و مقاومت فلسطینیان نقش مستقیم ایفا کرد. دیگر کشورهای عربی نیز در این مسیر گام برداشتند و عملاً از مبارزه برای آزادی فلسطین فاصله گرفتند.

اما انقلاب اسلامی ایران راه سومی را مطرح کرد که نه مبتنی بر جنگ کلاسیک بود و نه بر تسلیم و سازش. این راه سوم، خط مقاومت فرسایشی و درازمدت بود. براساس این راهبرد، اگر معادلات قدرت بین‌المللی به‌گونه‌ای است که امکان مقابله نظامی مستقیم با اسرائیل وجود ندارد، این به معنای تسلیم شدن در برابر واقعیت موجود نیست. کتاب ترنج و زیتون نام خود را از دو نماد مهم گرفته است؛ «ترنج» از نقوش معروف فرش ایرانی الهام گرفته شده و «زیتون» نیز نماد فلسطین است. این انتخاب نام، به‌طور نمادین ایده‌ای را بیان می کند که آزادی فلسطین مانند بافتن یک فرش ایرانی نیازمند تلاش مستمر، صبر و دقت در درازمدت است.

همان‌گونه که فرش‌بافان ایرانی رج‌به‌رج و دره‌دره یک فرش را کامل می کنند، پروژه آزادی فلسطین نیز تنها در قالب یک راهبرد مقاومت فرسایشی و تدریجی ممکن است. این راه‌حل، هیچ مسیر سحرآمیز

یا یک‌شبه‌ای ندارد. برای مثال، در لبنان

مقاومت اسلامی ۱۸ سال طول کشید تا

از سال ۱۹۸۲ به پیروزی تاریخی سال ۲۰۰۰



۶۶

به جای

تسلیم

شدن، باید

زهره‌زه

پروژه

صهیونیسم

را تضعیف

کرد. این

فرآیند

یک‌شبه

و ناگهانی

نیست

و کلید

جادویی

برای پایان

فوری آن

وجود

ندارد.

بلکه باید

مقاومت

ادامه پیدا

کند تا رژیم

به مرور

فرسوده

شود

گفت و گو

۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ به یک نقطه عطف تاریخی در منطقه آشوب‌زده خاورمیانه تبدیل شد. عملیاتی که روندها و فرآیندهای سیاسی در حال شکل‌گیری را به کلی دگرگون ساخت. جنگی که از ۱۸ اکتبر در غزه آغاز و به نبردی تمام‌عیار تبدیل شد که کل منطقه را شعله‌ور ساخت و محور مقاومت را یک یک تجربه جدید روبه‌رو کرد؛ تجربه‌ای

برسد. در فلسطین نیز با توجه به ماهیت بین‌المللی پروژه صهیونیسم که بر این سرزمین خیمه زده است، راه‌حلی سریع و آتی وجود ندارد.

در برابر این واقعیت، نمی‌توان به تسلیم و تبدیل شدن به نگهبان اسرائیل رضایت داد، همان‌گونه که برخی دولت‌های عربی این مسیر را در پیش گرفته‌اند. تسلیم شدن در برابر چنین پدیده‌ای به معنای پذیرش یک واقعیت زورگویانه و هژمونی طلب نیست. نگاه رمانتیک و غیرواقع‌گرایانه به این جنگ باعث می‌شود با وقوع شوک‌ها خود تبدیل کند. در برابر چنین پروژه‌ای، راه‌حل درست، راهبرد مقاومت فرسایشی است. فلسطین باید در نهایت به فلسطین تبدیل شود و زمانی که به جای تسلیم شدن، باید دره‌دره پروژه صهیونیسم را تضعیف کرد. این فرآیند یک‌شبه و ناگهانی نیست و کلید جادویی برای پایان فوری آن وجود ندارد.

بلکه باید مقاومت ادامه پیدا کند تا رژیم به مرور فرسوده شود و زمانی که شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی مناسب فراهم گردد، شاهد فروپاشی آن از درون باشیم. در نهایت، نظم جدیدی در فلسطین شکل خواهد گرفت که نتیجه سال‌ها مقاومت تدریجی خواهد بود.

ایران شما تا کنون تحلیلی از فرآیند تاریخی

مقاومت و حوادث پس از طوفان الاقصی

داشتید. اما آینده این اتفاقات به کدام

که برای اولین بار کل محور را درگیر رویارویی آشکار با اسرائیل کرد. سرعت اتفاقات پساهفت اکتبر و فراز و فرودهایی که در این مسیر شکل گرفت، تحلیل این جنگ را برای کارشناسان دشوار ساخته است؛ جنگی که هنوز البته به پایان خود نرسیده است و جناح حاکم بر اسرائیل آن را آغازی برای تغییر چهره خاورمیانه نامیده است.

با وجود این با گذشت بیش از ۱۵ ماه از جنگ غزه، شاید به روایت دقیق‌تری نیاز باشد، چرا که این منازعه تا حد زیادی پیش‌فرض‌های قبلی در مواجهه رژیم اسرائیل و تاب‌آوری تل‌آویو

دشمنی، نیاز به راهبردهای بلندمدت و دقیق است که مبتنی بر واقعیت‌های موجود و تاریخ گذشته باشد.

در این میان، شهادت رهبران مقاومت نباید ما را دچار هراس یا تحلیل‌های احساسی کند. شهادت سید حسن نصرالله هرچند از نظر فردی غم‌انگیز اما در بستر مقاومت، سرنوشتی طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. سید نزدیک به دو دهه زندگی کاملاً پنهانی داشت و همواره تحت تعقیب و گریز بود. به‌عنوان یک رهبر بزرگ مقاومت، سرنوشت او چیزی جز شهادت نمی‌توانست باشد. این وضعیت تنها به سید محدود نمی‌شود؛ رهبران مؤسس این جنبش‌ها از جمله شهید عباس موسوی نیز چنین سرنوشتی داشتند. عباس موسوی که همراه با همسرش در خودرویی توسط اسرائیل ترور شد، کمتر از یک دهه پیش از پیروزی تاریخی و بی‌نظیر سال ۲۰۰۰ در لبنان به شهادت رسید. این پیروزی، نمونه‌ای از این است که شهادت رهبران مقاومت هرگز به معنای پایان مبارزه یا توقف دستاوردها نیست. اسرائیل در طول این طوفان یک سال و چندماهه، بالاترین سطح تخریب و کشتار را در جنگ‌های اخیر به نمایش گذاشته و بیش از ۴۵ هزار نفر را در نوار غزه که تنها ۲۴۴ کیلومترمربع مساحت دارد، به شهادت رسانده است.

این کشتارها به‌گونه‌ای بوده است که سه چهارم قربانیان را زنان و کودکان تشکیل